

در آغوش نور «۴»

تأثیر و بازتاب اعمال بشری در عالم هستی...
هر آنچه را می‌کاریم، برداشت می‌کنیم

بتی جین ایدی

فریده مهدوی دامغانی

جایزه بین‌المللی ترجمه منسلیچه ۲۰۰۳ از ایتالیا

نشان طلای افتخار ۲۰۰۳ از شهر راونا و ۲۰۰۴ از شهر فلورانس در ایتالیا

شهروند افتخاری راونا در سال ۲۰۰۵

مدال بیافت «کمن داتره» از ایتالیا در سال ۲۰۰۶

مجموع برگزیده جشنواره فارابی ۱۳۹۲

نشر ذهن آویز

تهران، ۱۳۹۷

BETTY JEAN EADIE

سرشناسه: ایدی، بتی جین، - م.
عنوان و نام پدیدآور: در آغوش نور ۴: تأثیر و بازتاب اعمال بشری در عالم هستی...
مشخصات نشر: تهران: ذهن آویز، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۴۷۲ ص.
شابک: 978-600-118-243-3

وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: The ripple effect: our harvest
موضوع: رویدادهای تحول بخش زندگی - جنبه های مذهبی - مسیحیت - تجربه دم مرگ

شناسه افزوده: Mahdavi Damghani, Farideh
رده بندی کنگره: الف ۱۳۹۷ / الف ۹۱۳ / BL ۷۳ - مترجم.
رده بندی دیویی: ۲۹۱/۴۰۹۲
ماره ک: شناسی ملی: ۵۲۹۴۳۵۶

این کتاب ترجمه ای است از:
THE RIPPLE EFFECT
our harvest

در آغوش نور ۴
by
BETTY JEAN EADIE
OLD LEAF PRESS - 1992

آماده سازی و اجرا: پژمان ارایش

طرح جلد: سوگل علمی

مدیر تولید: عماد درنایی

چاپ قبلی، نهم نشر تیر - چاپ اول نشر آویز ۱۳۹۷
شماره نسخه های این چاپ: ۵۰۰

حق چاپ برای نشر ذهن آویز محفوظ است

» با همکاری نشر تیر «



چاپ: کاج / صحافی: پیکان

مرکز پخش: مؤسسه گسترش فرهنگ و مطالعات

تلفن و دورنگار: ۷۷۳۵۴۱۰۵

قیمت: ۶۵۰۰۰ تومان

امسال، بیست و ششمین سالگرد مرگ و تولد خود را جشن خواهیم گرفت...

به گونه‌ای، وقایعی که به تجربه آن‌ها نائل گشتم، حال با گذشت زمان، ماهیتی باز هم واضح‌تر و روشن‌تر به دست آورده‌اند. به محض بازگشت به زمین، درمی‌یافتم که لازم است این تجربیات را در زمانی موعود با دیگران سهیم گردم. و نیز آن که پیام الهی، و به ویژه عشق نا شروط خدای متعال، میلیون‌ها انسان را در روی زمین، به سوی خود جلب خواهد کرد. این پیام، در سال ۱۹۹۲ و با چاپ کتاب «در آغوش نور» به هر سو پخش گشت. سپس با جلد دوم، که هم‌نام «بیداری معنوی» نام دارد، باز هم شدت گرفت. آن کتاب نیز در سال ۱۹۹۶ چاپ و منتشر گشت. این پیام نیز به دست میلیون‌ها انسان در سراسر عالم رسیده است. کسانی که به نوبت خویش، می‌کوشند پس از فراگیری این تعالیم معنوی، قدرت عشق الهی را با سایر هموعیان خود و سیهیم گردند. این همان تأثیر معمولی است که آن «حلقه‌های کذایی...» بر روی سطح آب هستی، ایجاد می‌کند. تأثیری با زیباترین ظریف‌ترین و دقیق‌ترین شکل ممکن. حلقه‌هایی که موجب ایجاد شدن امواجی سرشار از انرژی مثبت شده است که همه، آکنده از عشق و محبت است! این وضعیت آن قدر ادامه می‌یابد تا سرانجام روزی این عشق، از سوی مبدء عالم مورد تجربه قرار گیرد!

حقیقت این است که ما به هر کاری که مبادرت می‌وریم، بازتابی نیز از آن عمل پدید می‌آوریم؛ ما به دیگران تأثیر می‌گذاریم و دیگران نیز بر وجه ما تأثیر می‌نهند. گاه این حلقه‌های کذایی موجود بر روی سطح آب زندگی، موجب پدید آمدن امواجی عظیم می‌گردند، به گونه‌ای که همه بشریت را در بر می‌گیرند و همه چیز را باطنی، بدستخوش تغییر و دگرگونی و تحول می‌کنند. گاه نیز تأثیرات آن‌ها آن قدر ناچیز و کوچک می‌شود که در این عالم خاکی، نسبتاً ناشناخته باقی می‌مانند. تأثیرات و بازتاب پدید آمده از سوی کتاب «در آغوش نور» و «بیداری معنوی» (در آغوش نور ۲) همچنان به کار خود مشغول‌اند، و اینک به شکل هزاران هزار نامه در روز، از سراسر عالم به نزد بازگشته‌اند! از همه نقاط عالم نامه‌های الکترونیکی، یا نامه‌هایی معمولی برایم ارسال می‌دارند و تماس‌های تلفنی

بی‌شماری صورت می‌گیرد. من از این بابت، به راستی غرق در شادمانی و سعادت‌م و اغلب، به شدت منقلب می‌گردم از این که می‌نگرم تا چه اندازه موجب شده‌ام با نگارش این کتاب‌ها، زندگی بسیاری از انسان‌های این دوره از زمان را تحت تأثیر قرار دهم...

هر انسانی، با خواندن این کتب، به یکی از راز و نیازهایش با خدای متعال پاسخ دریافت کرده است، یا آن هم که به سوآلی که پیوسته از خود می‌کرده، پاسخ دریافت نموده است. هر روحی، در این عالم خاکی، با خواندن این کتاب، واکنش و بازتابی مشخص از طریق روح پاک و مقدس الهی دریافت داشته است، و به یکی از نیازهای زندگی‌اش، جوابی تسکین‌بخش یافته است. همان‌که انسان‌ها، به خواندن این مطالب می‌پردازند و احساس تشویق و آرامش می‌کنند، رشد و پرورش معنوی و روحانی‌شان، همراه با قدرتی درونی افزایش می‌یابد؛ با افزایش این قدرت، آن‌ها به این نتیجه و بینش درونی دست یافته‌اند که خدای متعال، آن‌ها را برای سطح بالایی از سنویت فراخوانده است تا به انجام بیش از پیش مأموریت خود در زمین، همت گم‌ند. بیون‌ها نفر برایم نامه نوشته‌اند تا به من بگویند چگونه با پیروی و تبعیت از تعلیم این کتاب، به اجرای اصولی که وابسته به نظام عالم هستی و بارگاه الهی است، توانسته‌اند زندگی خود را در زمین تغییر بخشند و رشد معنوی عظیمی را به انجام رسانند. برخی دیگر نیز صرفاً برای نامه می‌نویسند تا از دردها و رنج‌ها و مصائب خود سخن بگویند و مرا همچون «سنگ صبور» خود بدانند...

به هر حال، دلیل اصلی هر آن چه باشد، اکثر مردم با من وارد ارتباط شده‌اند، زیرا بنا به گفته خودشان، احساس می‌کرده‌اند که «باید» این کار را بکنند. اگر صرفاً تعالی محدودی از انسان‌ها برایم می‌نوشتند تا به من بگویند که خود را «موظف» می‌دانسته‌اند نامه‌ای برایم بنویسند، شاید زیاد به این موضوع نمی‌اندیشیدم. اما آن هنگام که در سرآغاز هر نامه، جمله «بتی عزیزم، من خود را ناگزیر از نوشتن این نامه به شما حس کردم...» کم‌کم به نتیجه رسیدم که به راستی ارتباطی مهم و فراسوی عالم زمینی، در شرف شکل‌گیری است. یک چنین واکنشی نیز، در هنگامی که برای ایراد سخنرانی‌های گوناگون به شهرها و کشورهای متفاوت می‌روم، ایجاد می‌شود. آن هنگام که مردم احساس می‌کرده‌اند بنا به نیرویی

«نامرئی» خود را موظف می‌دانستند که به دیدنم بیایند. بسیاری تمایل دارند به من بگویند که به قدری نسبت به من علاقه دارند که به نظرشان می‌رسد مرا از دیرباز می‌شناخته‌اند. و آن هنگام که از هم خداحافظی می‌کنیم، احساسات اندوه واقعی و صادقاته از سوی همه ما در قلبمان تجربه می‌شود.

بله، نیک می‌دانم که عشق، حالتی مسری دارد، اما به نظرم می‌رسد که چیز دیگری نیز در شایع وقوع بوده است: واقعه‌ای که از دانشی آسمانی و عشق نشأت گرفته است. حقیقت، قدرتی بسیار والا و متعالی دارد، به ویژه آن هنگام که با آن رویارو می‌شویم. آن هنگام، بی‌درنگ نیاز، در وجودمان حس می‌کنیم تا دست خود را به سوی کسی پیش ببریم که این حقیقت را به ما «تقدیم» داشته است. آن‌گاه، هنگامی که در می‌یابیم که این حقیقت، نمونه‌ای از عشق الهی است، نیاز و اشتیاق ما برای پیش آوردن دستمان - چه می‌گوییم؟! - روح و جانمان، برای نزدیک شدن به افرادی مشابه خودمان، ما را عمیقاً منقلب می‌سازد. ما را غرق در اشتیاق می‌کند. این به آن خاطر است که تجربیات معنوی و روحانی، به گونه‌اش شکل گرفته‌اند که همواره باید آن‌ها را با دیگران سهیم شویم. در تجربه شخصی خودم، حضرت مسیح به من فرمود که ما باید حقیقت را پنهان نکنیم. لازم است که آن را با هر انسانی که با او رویارو می‌شویم، در میان گذاریم. در این عجائب و شگفتی‌ها و زیبایی‌ها و اسرار الهی، چنان که به ما اعطا شده‌اند، سخن بگوییم.

ما همه از سوی ذات جلیل و اقدس الهی، اشتیاق می‌کنیم تا دستمان را به طور مجازی پیش ببریم؛ و من اخیراً، علت این که چرا این خواسته و این نیاز ما این اندازه شدید است، در وجودم دریافته‌ام. در سفری به واشینگتن دی.سی، همچنان که محصور در فضای غریبه و ناشناس بودم، و سوار بر هواپیمای جتی در ارتفاع شش هزار پا از روی زمین بودم، مشغول خواندن نامه فردی بودم که هرگز در عمرم ندیده و با او ملاقات نکرده بودم. اما عشقی که در سطور آن نامه احساس کردم، مرا بی‌اندازه تحت تأثیر خود قرار داد، و بی‌اختیار شروع به گریستن کردم. از سوی قلبم هیچ کاری ساخته نبود، مگر آن که خود را تسلیم امواج عشق و محبت و حقشناسی صمیمانه و خالصانه‌ای کند که در آن نامه، نسبت به خود احساس

می‌کردم. شاید باید از این امر معذب می‌شدم، اما قدرت واژگانی که بر روی آن کاغذ نوشته شده بود، مرا به محیط اطرافم بی‌توجه کرده بود. همان‌گونه که تاکنون باید حدس زده باشید، من فردی سراپا احساس هستم و کنترل احساساتم در برخی از موارد، کاری بسیار دشوار برایم می‌شود. به ویژه اگر در ارتباط با عشق باشد. اینک برای دقایقی، می‌کوشم آرامش درونم را بازیابم تا دیگر بار، این نامه را بخوانم و مطالب آن را با شما سهیم گردم:

بتی: ریزم، کتاب «در آغوش نور» شما، اخیراً بخش مهم از زندگی مرا شکل بخشیده است. به گمانم شایسته باشد که علت این امر را به شما توضیح دهیم. من پیش، من به عنوان دستیار خدماتی، در یک کلینیک دوران‌نهایت وارد به کار شدم. در این نقطه است که زندگی‌ام، دستخوش تغییر و تحول بزرگی گشت. در آغاز کار، فعالیت در چنین اماکنی، بسیار دشوار و طاقت‌فرسا است. زیرا ناگزیریم به بیمارانی رسیدگی کنیم که یا در شرایط مرگ‌ناپذیر یا آن‌هم که صرفاً از بیماری‌های مزمن در رنج و عذابند. بنابراین بسیاری از بیماران، در اشتیاق و آرزوی یافتن «سنگ صبوری» برای درد دل کردن با وی به سر می‌برند... آن‌ها بیش از هر چیز، به یک دوست، یا اندکی توجه محبت‌آمیز نیاز دارند. من به سرعت دریافتم که چنین کاری از دستم ساخته است، و می‌توانم آن‌چه را آن‌ها بدان نیازمند بدانم. برای آن‌ها فراهم آورم. به راستی احساس خوبی بود. دیدن افرادی که به صورت داوطلبانه به دیدن این افراد می‌آیند تا به آن‌ها یاری رسانند بسیار دلگرم‌کننده است. من اینک خاطرهٔ مرد بخصوصی را در ذهن دارم. او مردی سیاه‌پوست بود که بنا به شکل و ظاهرش، گویی به یک تیم ورزشی معروف تعلق داشت. اندامی بسیار تنومند و قامتی بسیار بلند داشت. اما قلبش از همهٔ قسمت‌های دیگر بدنش، بزرگ‌تر می‌نمود... نخستین باری که او را دیدم، با نهایت حیرت مشاهده کردم که از اتاقی

به اتاق دیگر می‌رود، در حالی که کتابی را در دست دارد. آن کتاب، کتاب شما بود. او برخی از قسمت‌ها را برای بیماران اتاق‌های گوناگون می‌خواند ... این کار، قلب مرا در هم فشرد و به شدت متأثر شدم. او نیروی مغناطیسی بسیار عمیق و زیادی داشت، به ویژه با افرادی که مبتلا به بیماری‌هایی لاعلاج بودند. با ورود به هر اتاق، انرژی و قدرت ناله‌ای به ارمغان می‌آورد ...

در بعد، حقوقم را گرفتم و یک نسخه از کتاب «در آغوش نور» شما را خریده‌ام. به کمک غرق در مطالعه آن شدم. هرگز نخواهم توانست به شما بگویم این کتاب تا چه اندازه روی من و دیگران تأثیر عمیق نهاده است! ... به جبری که می‌دانم این است که این کتاب همواره در این مکان حضور دارد: محبت رنگین‌کمانی در کنارم گام برمی‌دارد، بدون آن که ذره‌ای، به فاصله‌ها، ساوت‌ها، اهمیتی دهد.

پس از خواندن کتاب شما و مطالعه آخرین صفحه زیبای آن، سؤال بسیار مهمی به ذهنم آمد: «در حال حاضر، چه فردی بیش از همه در این جا، از این کتاب منفعت خواهد برد؟ ناگهان نامی به ذهنم خطور کرد. من از همان نخستین لحظه‌ای که آن خانم بیمار به بخش ما منتقل شده بود، به سوی او جذب شده بودم. او جوان بود، در مقایسه با سایر بیماران آن جا) و در حدود شصت یا شصت و یک سال داشت. او مبتلا به سرطان ریه بود. به من گفته بودند که عمر زیادی ندارد، زیرا سرطان، به جریانِ خونس نیز وارد شده بود ...

بی‌صبرانه در انتظار هدیه کردن این کتاب به او بودم! آن روز، با اشتیاق به سرکار آمدم تا به اتاقش بروم، زیرا یقین داشتم که خدای متعال میل دارد که این کتاب، در اسرع وقت به دست او نرسد. اما آن هنگام که به اتاقش رسیدم، ناگهان از حرکت ایستادم و با دهانی باز، همچنان

بی حرکت بر جای ماندم: زیرا او نیز کتاب شما را در دست داشت و مشغول مطالعه آن بود! او گفت که دخترش این کتاب را به وی هدیه کرده است، و درست قصد داشت مطالبی را به من بگوید که من قصد داشتم به او بازگو نمایم...! باور کنید که غرق در حیرت شدم.

در طول هفته، او به من اعتراف کرد که دیگر به خواندن آن کتاب قادر نیست زیرا توه بینایی اش به شدت رو به وخامت رفته است. بنابراین به او پشهاد کردم که در روز تعطیلی ام به دیدن او بیایم و باقیمانده کتاب شما را برایش بفرستم.

روزی که از راه رسیدم، او در ایوانی که در بیرون اتاقش قرار داشت، نشسته بود. از بغلی که در روبه رو وجود داشت، گل‌هایی چیده و مشغول تهیه کارت پستال با گل‌های گل بود. او فصل: «در آغوش نور» را در لابه لای صفحات کتاب علامت گذاشته بود تا از آن جا برایش شروع به خواندن کنم. من شروع به قرائت کردم. او همچنان که مشغول انجام کار دستی خود بود، به سخن من گوش می داد. با رسیدن به آخرین صفحه این فصل، مرا از قرائت بازداشت و وقف ساخت و گفت: «چه قسمت زیبایی برای پایان بخشیدن این...» کمی پس از آن روز، که مادر کنار هم، در آن باغ به سر بردیم، او مرده حیات گفت.

چند روز بعد، دوستی با من تماس گرفت. این فرد، دوست عریزی است که مدت‌ها بود خبری از او نداشتم. در دوران جوانی، دست به تاراجی عجیب زیادی زده بود. او از آن دختران جوانانی بود که به انواع شب‌نشینی‌های شلوغ می‌رفت و مشروب می‌نوشید؛ و مطلبی که او بیان داشت، چیزی بود که بیش از همه برای من شگفتی‌آور بود. به ویژه آن هنگام که از سوی کسی مانند او بیان می‌شد! او گفت: «باید مطلبی را با تو در میان گذارم. من کتابی خوانده‌ام که تمام زندگی ام را دستخوش



تغییر و تحوّل کرده است.» او به توضیح دادن دربارهٔ این کتاب پرداخت، و این که تا چه اندازه، وی را منقلب ساخته و در نحوهٔ اندیشیدنش، تأثیری ژرف بر جای نهاده بود. نام آن کتاب «در آغوش نور» بود ...

او پیش از آن که گوشی تلفن را بگذارد، به من گفت: «توصیه می‌کنم این کتاب را بخوانی! شاید بتواند تغییرات مثبتی نیز در زندگی تو ایجاد نماید ... یگانه چیزی که توانستم بگویم این بود که: «آه ... ایجاد کرده است ... به جا کرده است ...»

عشر، دای هر یک از افراد این نامه، قلبم را در بر می‌گیرد. من دیگر هیچ یک از مسافران هوایی را نمی‌بینم، هیچ صدایی نمی‌شنیدم و هیچ احساسی از زمان یا پیشرفت مسیر سفرمان در وجوده تجربه نمی‌کردم. اگر این امکان برایم وجود می‌داشت، یقیناً در همان لحظه، به داخل آن نامه می‌زدیدم تا با آغوشی باز، آن‌ها را به سینهٔ خود فشارم. این نامه، سرشار از عشق است. عمیقاً درخشان و نورانی ...! هدیه‌ای زیبا که زنی جوان با قلبی الهی، به من اهدا کرده است.

حضرت مسیح یک بار فرمود: «بگذارید تا من به شما نشان دهم، پشاپیش سایر انسان‌ها به درختش بپردازد، تا آن‌ها بتوانند اعمال نیک شما را شاهد شوند.» و من، ستایش و تسبیح از پدر آسمانی بپردازند.» (انجیل متی باب ۵ آیات ۱۶ - ۱۴) ...

به راستی این خانم، چه نمونهٔ خوبی برای پخش و گسترش نور درخشان و باطنی خویش به شمار می‌رود ...! او به دنبال آوای قلبی‌اش پیش رفته، و این کار را در دست الهی به انجام رسانده است. موجودی که پیوسته از وقت و عشق و محبت خود، به دیگران هدیه کرده است. او نیز بخشی از همان «حلقه‌های کدایی» بر روی سطح آب زندگی است. از حلقه‌هایی که خدای مهربان، در زمین ایجاد می‌کند تا موجب خیر و برکت و شادمانی دیگران گردند. این کار، با کمک عشق الهی که همچون قطراتی درخشان و بی‌وقفه است، بر روی بشریت سرازیر می‌شود تا با قدرت پاک، هرگونه ترسی را از میان بردارد.